



دکتر مهدی زرقانی

ضربه‌ای مهلک بر پیکر شعر فارسی

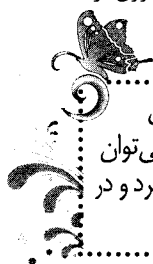
از برخی تلاش‌های پراکنده که بگذریم، نخستین کسی که پایه‌های نظام موسیقایی شعر عروضی فارسی را لرزاند، نیما یوشیج بود. نیما هر چند وزن را برای شعر ضروری می‌دانست و آن را به منزله استخوان برای بدن قلمداد می‌کرد، اما مبانی تئوری و سروده‌های وی این ایده را در ذهن شاعران و منتقدان ایجاد کرد که می‌توان از جدارهای فولادین سنت عبور کرد و در عین حال شعری زیبا سرود. امروزه هم کسی نمی‌تواند منکر آثار دل‌انگیز و هنرمندانه‌ای شود که پس از این نیما سروده شده است. از این باب، نیما مانند موجی بود با فرکانس‌های بلند و کوتاه که بر سلسله اعصاب شعر فارسی تأثیرات مثبت و منفی گذاشت.

بعد از نیما، شاملو و کسانی که در شعاع مغناطیس وی قرار داشتند، گام بلند بعدی را برداشتند. درست است که او توانست وجه تازه‌ای از قابلیت‌های موسیقایی زبان فارسی را کشف کند که به علت غلبه عنصر وزن از چشم‌ها و گوش‌ها دور مانده بود، اما راهی که او پیش روی شاعران فارسی باز کرد، مصداق کامل این مثل عربی است: *حَفْظُ شَيْءٍ وَ غَيْبُ عُنْكَ اشْيَاءُ*. بعد از این هر چه به حیث تاریخی جلوتر آمدیم، شیوه‌های شاعری‌ای پدید آمد که نقش عنصر وزن و بعد هم موسیقی در آنها کم‌رنگ‌تر است. نگارنده به شخصه، طرفدار «تکثر بوطیقا» است، اما این مانع از آن نمی‌شود که به یک پرسش اساسی نپردازیم: پس از گذشت سال‌ها از این واقعه، شعر فارسی چه امکاناتی را به دست آورده و چه امکاناتی را از دست داده است؟ این پرسش امروز قابل طرح است که اشعاری مبتنی بر بوطیقاها، تازه سروده شده و مسئله دیگر فقط در حد تئوری و نظر نیست.

مسأله را پاک می‌کند، چون وقتی هم وزن حذف شد، شاعران نتوانستند حوزه‌های جدیدی را به ما نشان دهند که پیش از آن امکان‌پذیر نبود. گاهی این سوال پیش می‌آید که آیا حذف وزن نتیجه جوگیری‌های شاعران در محیط شبه مدرن معاصر نبوده است؟ یعنی آیا شعار بدون شعور «مدرن شدن» باعث نشده که آنها تحت تأثیر موجات عاطفی، قابلیت را از شعر فارسی بگیرند که با هیچ چیز نتوانستند خلأ ناشی از آن را پر کنند؟

مهم‌ترین عامل ماندگاری شعر در حافظه مخاطبان، عامل موسیقایی و به‌خصوص وزن است. این مطلب تازه‌ای نیست. من می‌خواهم آن را با پدیده بحران مخاطب که دامنگیر شعر مدرن ما شده است مرتبط سازم. ممکن است شاعری در هنگام سرودن شعر به مخاطب نیندیشد، اما هر شاعری که فقط یکبار شعرش را در جایی بخواند، نمی‌تواند ادعا کند مخاطب برای او اهمیت ندارد.

در جامعه ماسنت شفاهی بر سنت نوشتاری غلبه دارد. در چنین جامعه‌ای اگر عامل اصلی در حافظه ماندن شعر (وزن) را حذف کنیم، امکانی از آن



سروده‌های وی این ایده را در ذهن شاعران و منتقدان ایجاد کرد که می‌توان از جدارهای فولادین سنت عبور کرد و در عین حال شعری زیبا سرود.

را گرفته‌ایم و چیزی بدان نیفزوده‌ایم. هر چه حضور شعر در حافظه آحاد انسانی بیشتر شود، بحران مخاطب کم‌رنگ‌تر می‌شود.

سراجام این‌که عامل موسیقایی و وزن با تمامیت ذهن ایرانی به طرز شگفت‌آوری گره خورده است. بنگرید به شعارهایی که توده مردم در راهپیمایی‌ها سر می‌دهند.

آنها عروض بلد نیستند، اما شعارها تماماً وزن دارد. بسیاری از مراسم آیینی ما مثل سینه‌زنی و زنجیرزنی اصولاً بر پایه موسیقی و وزن بنا نهاده شده است.

حرکت منظم عزاداران در این مراسم که نوعی رقص مذهبی است و تناسب شگفت‌آور حرکت دست‌ها، پاها، صدای طبل یا چیزی شبیه آن، بالا و پایین آمدن دست‌ها بر سینه یا زنجیرها بر پشت و صدای سنج‌ها و فاصله منظم ضربات آنها، تنظیم ریتم تمام حرکت با نوحه‌خوان همه و همه تابعی است از عامل موسیقایی و به‌خصوص وزن.

بچه‌های خردسال ما که نه عروض می‌دانند و نه موسیقی زبان خوانده‌اند، وقتی در خلوت خودشان برای عروسک‌هایشان شعر می‌خوانند به طرز شگفت‌آوری شعرشان تابع نظام موسیقایی و بسیار نزدیک به نظام عروضی است.

در میان چنین مردمی ما با گرفتن وزن از شعر فارسی، میان حجم عظیم توده‌ها و شعر فاصله انداختیم تا بر بحران مخاطب و انزوای شعر فارسی دامن بزنیم.

عامل موسیقایی، سرچشمه تمام لذت ناشی از بُعد شنیداری شعر است. درک بُعد شنیداری فقط توسط گوش نیست، بلکه به کارکرد ذهن مربوط می‌شود. به این علت است که یک ناشنوا هم می‌تواند لذت ناشی از عامل موسیقایی و وزن شعر را حس کند و وقتی یک شعر موزون را با چشم می‌خوانیم، نظام ایقاعی شعر لذت خاص خود را در ما ایجاد می‌کند. وزن عروضی در نظام سنتی یا نیمایی، شکل کامل این لذت را برای خواننده فراهم می‌آورد و به نسبتی که از آن نظام دور شدیم، لذت مذکور کاسته شد.

در حقیقت با حذف وزن، بخشی از امکان لذت‌رسانی شعر فارسی را از آن گرفتیم. این مطلب به‌خصوص برای کسانی قابل توجه است که عنصر معنا را در شعر عامل غیر مهم می‌دانند و بر ابعاد هنری و لذت تأکید دارند.

عامل موسیقایی در تکوین زمینه عاطفی شعر نقش بسیار زیادی دارد. این نقش را می‌توان به راحتی آزمود. کافی است یک غزل حافظ یا شعر اخوان را از هیأت عروضی درآوریم و به شکل نوشتار منثور بنویسیم تا این مطلب را به‌شخصه تجربه کنیم.

در میان اندام‌های دیگر شعری، هیچ عاملی را نمی‌توان یافت که به اندازه وزن در تکوین زمینه عاطفی نقش داشته باشد. حتی ایماژها و صورت‌های خیالی در دل آن نظام موسیقایی است که کارکرد واقعی خودشان را می‌یابند. به نسبتی که نقش عامل موسیقایی در شعرها کم رنگ شد، این امکان شعر فارسی هم از آن گرفته شد.

عنصر موسیقایی حتی در آفرینش «معنای شاعرانه» هم نقش بسیار زیادی دارد. معنای شاعرانه لزوماً و همیشه تابع نظام منطقی زبان نیستند. سخن گفتن میز، صندلی، درخت و دریا یک معنای شاعرانه است و تنها در جهان شاعرانه میسر است. گاهی آواهایی که در وزن و موسیقی شعر هستند، همان سخن گفتن دریا و سایر مخلوقات شعری هستند. با حذف آن، آن معنا هم از بین می‌رود. به این بیت توجه کنید:

**سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند
همدم گل نمی‌شود یاد سمن نمی‌کند**

تکرار حرف «چ» در قالب وزن مکرر مفتعلن، «چه چه بلیلی» را به ذهن متبادر می‌کند که در این شعر «همدم گل» است. حضور بلبل را هیچ عاملی جز موسیقی شعر نمی‌تواند اثبات کند و با حذف عامل موسیقایی عملاً بخشی از آنچه هویت معنایی شعر را شکل می‌دهد، حذف می‌شود. بهترین نمونه برای این گونه کارها، غزلیات شمس و اشعار اخوان ثالث و پاره‌ای اشعار نیماست. برش‌های وزنی و سکوت‌های موسیقایی که در اشعار مدرن وزن دار وجود دارد، تماماً معناساز هستند که با حذف وزن، همه آنها حذف می‌شوند. پس ما امکانی و قابلیت معناساز را هم از شعر فارسی گرفته‌ایم.

قابلیت‌های انعطافی نظام عروضی شعر فارسی را در غزلیات شمس می‌توان به وضوح مشاهده کرد و طرح نیما آن قابلیت‌ها را افزایش داد. عمده‌ترین دلایلی که برای حذف وزن ذکر شده، یکی دست و پاگیری عنصر وزن است و دیگری تحمیلی بودن عنصری بیرونی بر زبان (= وزن، عنصری بیرونی است که بر زبان تحمیل می‌شود). حذف وزن فقط صورت